

هفته نامه سپیدار

هفته ۳۷

سپیدار حزب زنان ایران

ما سپیدارانیم،

قد برافراشته و ریشه می گسترانیم!

سایبان می شویم.

با سرما و گرما می سازیم.

در سوگ شاخه های شکسته

کمر خم نمی کنیم

بلکه بازهم جوانه می زنیم

SEPIDAR
WOMEN'S IRANIAN PARTY

سردبیر اجرایی: محمد حسین لباف باشی

www.sepidar.org

@sepidar.wip

info@sepidar.org

@sepidarviv17630

+46 76 7055738



پازل فروپاشی؛ آیا رژیم اسلامی هنوز حکومت می‌کند؟

به قلم محمد حسین لباف باشی

من با این گزاره که جمهوری اسلامی عملاً وارد مرحله فروپاشی شده، امروز بسیار بیشتر از گذشته همدل هستم؛ اما هنوز میان «آغاز فروپاشی» و «سقوط کامل» تفاوت می‌گذارم. آنچه اکنون در ایران دیده می‌شود، بیش از هر چیز فروپاشی کارکردی و مشروعیتی است؛ حکومتی که اقتصادش در حال از دست دادن توان بقا است، پول ملی‌اش فرو می‌ریزد، صادرات نفتش زیر فشار محاصره و تحریم به شدت کاهش یافته و بخش بزرگی از جامعه دیگر آینده‌ای برای این ساختار تصور نمی‌کند. در عین حال، ماشین اجبار هنوز کاملاً از کار نیفتاده است. همین مسئله توضیح می‌دهد چرا ممکن است حکومتی از درون فروپاشیده باشد، اما همچنان ساختمان‌هایش باز باشند، نیروهای امنیتی‌اش در خیابان حضور داشته باشند و مقام‌هایش همچنان از «پیروزی» سخن بگویند. بر اساس گزارش رویترز، صادرات نفت ایران که در ماه مارس حدود دو میلیون بشکه در روز بود، در ماه اوت به حدود ۲۲۰ تا ۲۵۵ هزار بشکه کاهش یافته است؛ یعنی ستون اصلی تأمین ارز حکومت عملاً زیر فشار بی‌سابقه قرار گرفته است.



در چنین شرایطی، اظهارات اخیر دونالد ترامپ اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. او در Truth Social نوشت که تقریباً کنترل تنگه هرمز در اختیار آمریکاست، اقتصاد ایران «کاملاً در حال فروپاشی» است و سپس پرسید: «مردم ایران چه زمانی قیام می‌کنند و مبارزه می‌کنند؟» این جمله را نباید صرفاً یک توییت سیاسی دانست؛ زیرا همزمان با آن، دولت آمریکا فشار اقتصادی را تشدید کرده و حملات نظامی جدیدی نیز علیه زیرساخت‌های مرتبط با سپاه، پدافند، رادار، ارتباطات و توانایی مین‌گذاری ایران انجام داده است. بنابراین واشنگتن اکنون در موقعیتی قرار گرفته که همزمان فشار نظامی، محاصره اقتصادی و انتظار برای تغییر رفتار جامعه ایران را دنبال می‌کند.

در ضلع اقتصادی این فشار، سخنان اسکات بسنت حتی از اظهارات ترامپ نیز صریح‌تر است. وزیر خزانه‌داری آمریکا از قرار گرفتن ایران در یک Death Spiral سخن گفته و سناریوهای پیش روی حکومت را از شورش مردم و شکاف در سپاه تا پذیرش یک توافق جدید برشمرد است. همزمان، دولت آمریکا اعلام کرده که فشار را از بانک‌ها و نفت فراتر برده و شبکه‌های کشتیرانی، هواپیمایی و دارایی‌های دیجیتال مرتبط با ایران را نیز هدف خواهد گرفت. اینجا دیگر با یک تحریم معمولی روبه‌رو نیستیم؛ هدف، محدود کردن مسیرهایی است که جمهوری اسلامی از طریق آنها می‌تواند پول، نفت و ارز را جابه‌جا کند. نتیجه چنین فشاری را مردم ایران بهتر از هر گزارش اقتصادی احساس می‌کنند: کوچک‌تر شدن سفره، افزایش قیمت کالاهای ضروری، سقوط ارزش پول و ناتوانی روزافزون خانواده‌ها در تأمین هزینه‌های عادی زندگی. وقتی بحران اقتصادی از جدول‌های اقتصادی خارج و وارد زندگی روزمره میلیون‌ها نفر می‌شود، دیگر صرفاً یک مشکل اقتصادی نیست؛ به بحران مشروعیت سیاسی تبدیل می‌شود.

در همین حال، رفتار داخل حکومت نیز تصویری از یک ساختار یکپارچه و مطمئن ارائه نمی‌دهد. پزشکان در بیشک از آمادگی ایران برای بازگشت به تعهدات تفاهم ژوئن در صورت بازگشت آمریکا سخن می‌گویند، در حالی که واشنگتن صریحاً می‌گوید توافق قبلی دیگر مبنای قابل بازگشت نیست. پزشکان سپس با پوتین دیدار می‌کنند و روابط تهران و مسکو را راهبردی می‌خوانند؛ پوتین نیز حمایت روسیه از تهران را اعلام می‌کند و شکست تفاهم ژوئن را «شکننده و ناپایدار» توصیف می‌کند. در طرف دیگر، خبرهایی درباره شروط چین برای تهران بر سر هرمز، رابطه با آمریکا و عربستان منتشر می‌شود؛ هرچند این شروط رسماً از سوی پکن تأیید نشده‌اند و حتی از سوی طرف ایرانی تکذیب شده‌اند. اما حتی بدون پذیرش آن ادعا، یک واقعیت روشن است: روسیه و چین ممکن است به جمهوری اسلامی کمک کنند، اما هیچ‌کدام الزاماً حاضر نیستند هزینه فروپاشی اقتصادی و ژئوپلیتیکی آن را برای همیشه بپردازند. جمهوری اسلامی ممکن است برای خرید زمان به روسیه امتیاز بدهد؛ حتی ممکن است امتیازات سنگین اقتصادی و ژئوپلیتیکی واگذار کند، اما این با توانایی نجات یک ساختار فرسوده تفاوت دارد.

نشانه مهم دیگر در داخل، فاصله روزافزون میان نمایش حکومتی و واقعیت اجتماعی است. تجمعات شبانه حکومتی که قرار است تصویر اقتدار و حمایت عمومی را به نمایش بگذارند، خود با حادثه‌هایی مواجه می‌شوند که حتی اگر همه آنها را نتوان به‌عنوان اقدامات عمدی یا سازمان‌یافته تفسیر کرد، از نظر نمادین بسیار معنادارند. همزمان، فضای مجازی ایران مملو از شکایت مردم از سقوط قدرت خرید، گرانی،



که نام شاهزاده رضا پهلوی بیش از گذشته در گفت‌وگوهای سیاسی بین‌المللی درباره آینده ایران حضور پیدا کرده است.

و شاید به همین دلیل است که امروز باید میان «حکومت کردن» و «هنوز سقوط نکردن» تفاوت بگذاریم. جمهوری اسلامی هنوز سقوط رسمی نکرده است؛ اما شواهد فزاینده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد فروپاشی آن از مدت‌ها پیش در لایه‌های عمیق‌تر آغاز شده و اکنون به اقتصاد، مشروعیت، روابط خارجی و توان حکمرانی رسیده است. آنچه باقی مانده، نبرد برای حفظ ظاهر و خرید زمان است؛ زمان برای سرکوب، مذاکره، دریافت کمک خارجی، فروش محدود نفت و شاید واگذاری امتیازات بیشتر به قدرت‌هایی مانند روسیه و چین. اما تاریخ نشان داده است که حکومت‌ها زمانی سقوط می‌کنند که مردم دیگر آینده خود را در آنها نبینند و همزمان بخشی از ساختار قدرت نیز به این نتیجه برسد که ادامه وضع موجود ممکن نیست. در چنین لحظه‌ای، مسئله اصلی دیگر «آیا جمهوری اسلامی می‌افتد؟» نیست؛ مسئله این است که چه کسی و با چه برنامه‌ای خلأ پس از آن را پر خواهد کرد. اینجاست که وجود یک چهره شناخته‌شده برای دوران گذار و یک نقشه عملی برای بازسازی کشور اهمیت پیدا می‌کند. شاهزاده رضا پهلوی می‌تواند در چنین مرحله‌ای نقش رهبر دوران گذار را بر عهده بگیرد؛ نه برای تحمیل شکل نهایی حکومت، بلکه برای رساندن ایران از جمهوری اسلامی به انتخاب آزاد مردم. و آن انتخاب نهایی (پادشاهی یا جمهوری) باید در یک همه پرسی آزاد و واقعی به خود ملت ایران سپرده شود.

بیکاری، فشار هزینه‌های زندگی و کوچک شدن سفره‌هاست. مسئله دیگر این نیست که آیا مردم از وضعیت ناراضی‌اند؛ این موضوع سال‌هاست روشن است. مسئله اصلی این است که چه زمانی ناراضیتی پراکنده به کنش جمعی تبدیل می‌شود. ترامپ دقیقاً همین خلأ را هدف گرفته است؛ او از یک سو می‌گوید حکومت ایران ضعیف و اقتصادش در حال فروپاشی است و از سوی دیگر می‌پرسد چرا مردم هنوز به خیابان نیامده‌اند. پاسخ احتمالی این تناقض را باید در همان نکته‌ای جست‌وجو کرد که بارها در تحلیل‌های اخیر دیده‌ایم: جمهوری اسلامی ممکن است دیگر توان اداره یک کشور عادی را نداشته باشد، اما هنوز توان ترساندن، سرکوب و به تعویق انداختن لحظه انفجار را دارد.



با این حال، در خارج از ایران اتفاق دیگری در حال شکل‌گیری است که شاید از خود جنگ نیز برای آینده ایران مهم‌تر باشد: آماده شدن برای روز بعد از جمهوری اسلامی. در دوسلدورف، کنفرانس F.I.E با عنوان A Free Iran and Europe برگزار شد و موضوع آن صرفاً اعتراض به جمهوری اسلامی نبود؛ بلکه درباره فرصت‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری، فناوری، حاکمیت قانون، توسعه نهادی و همکاری راهبردی میان ایران آزاد آینده و اروپا بحث شد. در میان سخنرانان نیز سعید قاسمی‌نژاد، مدیر Iran Prosperity Project و مشاور شاهزاده رضا پهلوی، و لایلا بهمنی، از چهره‌های مرتبط با بخش حقوقی و عدالت انتقالی این پروژه، حضور داشتند. تقریباً همزمان، ائتلاف سیاسی استرالیا از شاهزاده رضا پهلوی برای سفر به استرالیا دعوت کرد و او نیز این دعوت را پذیرفت؛ دیدارهایی که قرار است درباره وضعیت ایران، خواسته‌های مردم و گذار دموکراتیک به یک ایران سکولار انجام شود. اینها هنوز به معنای شناسایی یک دولت آینده نیستند، اما نشان می‌دهند



نسل Z؛ نسلی که دیگر نمی ترسد و نمی بخشد

به قلم لیلا فتحعلی

دیگر نمی شود با تحلیل های قدیمی از جنس اصلاح طلب و اصولگرا، جنبش کف خیابان را فهمید. هرچه در این چهار سال دیدیم، کار یک نسل جدید بود. نسلی که همه عمرش را در صف فیلتر شکن، دلار و تحقیر گذرانده. ما از متولدین دهه هشتاد حرف می زنیم، نسلی که حدود بیست درصد ایران است اما صد درصد صدای خیابان است.



تفاوت این نسل از ریشه است. نسل قبل هنوز به صندوق رای و بیانیه و رهبر کاریزماتیک دل بسته بود و فریادش «رای من کو» بود. اما نسل زد دیگر به هیچ چیز و هیچ کس در این ساختار باور ندارد. نه حزب را قبول دارد، نه جناح را، نه وعده های تکراری اصلاح از درون را. برای او مسئله دیگر حجاب و گرانی نیست، مسئله خود زندگی است. برای همین شعارش مرگ بر این و درود بر آن نیست، شعارش زن، زندگی، آزادی است. یعنی من می خواهم خودم باشم، خودم بپوشم، خودم زندگی کنم و شما حق ندارید برای بدن و زندگی من تصمیم بگیرید.

ابزار این نسل هم مثل خودش غیر قابل مهار است. شما یاد گرفته بودید حزب را منحل کنید، روزنامه را ببندید و رهبر را حصر کنید. حالا با هشتک چه می کنید؟ با ویدیوی پانزده ثانیه ای تیک تاک چه می کنید؟ این جنبش رهبر ندارد که دستگیرش کنید. هر دختر دبیرستانی با برداشتن روسری اش در خیابان، رهبر آن روز است. سلاح جدیدش شوخی و میم است. وقتی شما با باتوم و تهدید می آید، او با رقص و خنده جوابتان را می دهد و این همان جایی است که دستگاه سرکوب شما هنگ می کند.

شما فکر می کنید با گرانی فیلترینگ و تهدید به اخراج و پرونده سازی می توانید این نسل را خانه نشین کنید. اشتباه می کنید. این نسل چیزی برای از دست دادن ندارد. شغل ندارد، آینده ندارد، پس اندازش هر روز با دلار آب می رود. وقتی آینده ای برایش نگذاشتید، دیگر از تهدید شما نمی ترسد. اتفاقا چون چیزی ندارد، بی پروا تر از هر نسل دیگری می ایستد.

بله، این نسل پراکنده است، حزبی ندارد و زود خسته می شود. اما نقطه قوتش هم همین است. چون حزب ندارد، قابل معامله نیست. چون سازمان ندارد، قابل نفوذ نیست. این اعتراض از دل زندگی روزمره می آید، از دل تحقیر شدن هر روزه در مترو و دانشگاه و خیابان. برای همین حتی اگر امروز خیابان ساکت باشد، موتورش سرد نشده، خاموش نشده، فقط رفته زیر پوست شهر، داخل مدرسه ها، داخل کافه ها و داخل گوشی ها.

مسئله امروز ایران دیگر شکاف سیاسی نیست، یک گسست نسلی و وجودی است. یک طرف نسلی ایستاده که می خواهد زندگی کند و طرف دیگر ساختاری که فقط بلد است بگوید مقاومت کن، تحمل کن و اطاعت کن. این دو زبان هیچ وقت به هم نمی رسند.

این نسل دیگر منتظر اجازه کسی نیست. نه منتظر تحلیلگر است، نه منتظر اپوزیسیون خارج از کشور و نه منتظر پدرش که به او بگوید نرو. خودش تصمیم گرفته تترسد. و نسلی که ترسش بریزد، دیگر هیچ چیز نمی تواند جلودارش باشد.



ما به هم نیاز داریم؛ سلامت روان در جامعه‌ای که سال‌ها در بحران زیسته است

به قلم مهشاد فدایی از دپارتمان بهداشت و سلامت

ما گاهی سلامت روان را مسئله‌ای کاملاً فردی تصور می‌کنیم؛ چیزی که باید هر کدام از ما به تنهایی آن را مدیریت کنیم؛ کمتر نگران باشیم، مثبت‌تر فکر کنیم، ورزش کنیم، مراقبه کنیم یا در صورت نیاز به روان‌شناس مراجعه کنیم. اما آیا می‌توان سلامت روان انسان را از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند جدا کرد؟ برای جامعه‌ای که سال‌ها با جنگ، خشونت، کشته‌شدن و اعدام جوانان، مهاجرت، فقدان و ناامنی‌های گوناگون روبه‌رو بوده است، پاسخ نمی‌تواند صرفاً فردی باشد. آنچه بر یک جامعه می‌گذرد، دیر یا زود در تجربه روانی افراد آن جامعه نیز خود را نشان می‌دهد.



زندگی در شرایط بحران الزاماً به این معنا نیست که همه افراد دچار اختلال روانی می‌شوند. با این حال، ترس، غم، خشم، اختلال خواب، خستگی، ناامیدی و تحریک‌پذیری واکنش‌هایی قابل انتظار در مواجهه با فشارهای شدید و طولانی‌مدت هستند. سازمان جهانی بهداشت نیز تأکید می‌کند که تقریباً همه افرادی که بحران‌های جدی را تجربه می‌کنند، نوعی پریشانی روانی را تجربه خواهند کرد؛ هرچند تنها بخشی از آنان به یک اختلال روانی پایدار مبتلا می‌شوند. در چنین شرایطی، مرز میان «مشکل من» و «شرایطی که در آن زندگی می‌کنم» آن‌قدرها روشن نیست.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای بحران‌های طولانی‌مدت، فرسودگی روانی است. ذهن انسان برای واکنش به خطر طراحی شده است، اما قرار گرفتن مداوم در معرض خبرهای خشونت، نگرانی برای عزیزان و احساس ناامنی می‌تواند این وضعیت آماده‌باش را طولانی کند. در چنین شرایطی ممکن است فرد بیش از گذشته اخبار را دنبال کند، خوابش مختل شود، زودتر خشمگین شود یا برعکس، نسبت به اتفاقاتی که

زمانی به شدت تحت تأثیرش قرار می‌دادند، احساس بی‌تفاوتی یا بی‌حسی کند. این واکنش‌ها لزوماً نشانه ضعف یا بی‌تفاوتی اخلاقی نیستند؛ گاهی بخشی از تلاش ذهن برای کنار آمدن با فشار بیش از حد هستند.

در کنار فشار روانی، مسئله دیگری نیز وجود دارد: سوگ. جامعه ما در سال‌های مختلف فقدان‌های فراوانی را تجربه کرده است، اما بسیاری از این فقدان‌ها فرصتی برای سوگواری جمعی و امن نداشته‌اند. سوگ همیشه به شکل گریه و اندوه آشکار ظاهر نمی‌شود؛ گاهی خود را در خشم، سکوت، کناره‌گیری، احساس گناه، بی‌خوابی یا حتی ناتوانی در لذت بردن از زندگی نشان می‌دهد. به همین دلیل، سلامت روان فقط به معنای «قوی ماندن» نیست. گاهی سلامت یعنی بتوانیم برای آنچه از دست داده‌ایم سوگواری کنیم، درباره آن حرف بزنیم و در عین حال اجازه دهیم زندگی ادامه پیدا کند.

اینجاست که نقش جامعه اهمیت پیدا می‌کند. سلامت روان فقط در اتاق درمان ساخته نمی‌شود؛ در روابط انسانی، خانواده، دوستی‌ها و فضاهای اجتماعی نیز شکل می‌گیرد. سازمان جهانی بهداشت در پاسخ‌های سلامت روان به بحران‌ها، تقویت حمایت اجتماعی و خودیاری جامعه‌محور را در کنار خدمات تخصصی توصیه می‌کند. پژوهش‌های مربوط به جوامع درگیر جنگ نیز نشان می‌دهند که مداخلات روانی-اجتماعی جامعه‌محور می‌توانند در کاهش برخی علائم و بهبود پهنیستی و عملکرد اجتماعی نقش داشته باشند.

بنابراین شاید یکی از کارهایی که امروز می‌توانیم انجام دهیم، ساده اما مهم باشد: دوباره یاد بگیریم چگونه کنار یکدیگر باشیم. از یکدیگر پرسیم «واقعاً چطوری؟» و برای شنیدن پاسخ وقت بگذاریم؛ بدون اینکه فوراً نصیحت کنیم یا درد دیگری را کوچک بشماریم. برای گفت‌وگو، هنر، موسیقی، ورزش و فعالیت‌های جمعی فضا ایجاد کنیم. اخبار را به شکلی تنظیم کنیم که زندگی روزمره‌مان را کاملاً تحت سلطه خود نگیرد. و مهم‌تر از همه، اگر رنج روانی شدید یا طولانی شد و عملکرد روزمره ما را مختل کرد، کمک تخصصی بگیریم. حمایت دوستان و جامعه ارزشمند است، اما جایگزین درمان حرفه‌ای در مواردی که به آن نیاز داریم نیست.

شاید در نهایت، مراقبت از سلامت روان در جامعه‌ای که سال‌ها با فقدان و بحران زندگی کرده، فقط به معنای مراقبت از «خود» نباشد. ما برای ادامه دادن به زندگی، برای سوگواری، برای امید داشتن و حتی برای مبارزه با بی‌عدالتی، به یکدیگر نیاز داریم. سلامت روان یک جامعه زمانی تقویت می‌شود که افراد در رنج خود احساس تنهایی نکنند و بدانند که شنیده می‌شوند، دیده می‌شوند و تنها نیستند. شاید یکی از مهم‌ترین شکل‌های مقاومت در برابر فرسودگی و بی‌تفاوتی، همین باشد: کنار هم ماندن و اجازه ندادن به رنج، ما را از یکدیگر جدا کند.



هفته نامه سپیدار

ماهیدشید ۲۰ شهریور ۱۳۸۵ شاهنشاهی

ماشین کشتار و ارباب، تحلیل ابزاری مجازات اعدام در جمهوری اسلامی

به قلم عسل اندرسون از دبیر تمان حقوق بشر

افزایش شتابان و جنون آمیز آمار اعدامها در ایران، پیش از آنکه ناظر بر یک رویه حقوقی یا قضایی باشد، عریان ترین نمایش سرکوب حاکمیتی است که شالوده بقای خود را بر ایجاد رعب و مهار جامعه قرار داده است. چوبه های دار در جغرافیای ایران، نه ابزار دادگستری، بلکه اصلی ترین معیار حکومت برای ترسیم خطوط قرمز و خاموش کردن هر گونه صدای معترض است.



اعدام به مثابه سلاح سیاسی: دستگاه قضایی جمهوری اسلامی با توسل به عناوین ساختگی و فقهی نظیر محاربه، افساد فی الارض و اعتراضات مدنی و مخالفان سیاسی را جرم انگاری کرده و جان معترضان را قربانی حفظ بن سازه های قدرت می کند.

تغذیه از بازداشتگاه های مرگ: شکنجه های نظام مند، اعترافات اجباری تحت فشار و دادگاه های نمایشی چند دقیقه ای بدون حضور وکیل اختیاری، تنها بخشی از فرایند سیستماتیک است که شهروندان را از بازداشتگاه تا بالای دار می کشاند.

تبعیض ساختاری و هدف گیری محرومان: نرخ ناهمگون اعدامها در مناطق حاشیه ای و طبقات فرودست، نشان دهنده استفاده آگاهانه از آسیب پذیرترین بخش های جامعه برای تنظیم سطح ترس در کل کشور است.

نمایش اقتدار در اوج بحران مشروعیت: هر زمان که چالش های اقتصادی، سیاسی و ناآرامی های سراسری ارکان حکومت را به لرزه درمی آورد، پاسخ حاکمیت تسریع روند اعدامها جهت تصنعی جلوه دادن کنترل بر اوضاع است.

اعدام نمی تواند خواست آزادی و عدالت را در مردم ایران از بین ببرد. حکومتی که بقای خود را بر زندان، شکنجه و طناب دار بنا کرده، بیش از هر چیز از صدای متحد مردم می ترسد. امروز وظیفه همه ماست که صدای محکومان به مرگ باشیم و اجازه ندهیم نام و سرنوشت آنان در میان خبرهای روزمره فراموش شود.

نه به اعدام؛ نه به حکومت ترس و سرکوب؛ آری به آزادی، عدالت و حق زندگی